در تاريخ ۰۲ آبان ۱۳۸۴
مكاسب محرمه / نوع اول: حرمت معاوضه بر عين نجس

جلسه 22

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادله امام(ره) بر حرمت اخذ ثمن

بحث در اين بود كه آيا اخذ ثمن نجس يا ثمن حرام، بعنوان نجسٌ، آيا حرام است يا نه؟ گفتيم كه نظر امام(ره) اين است كه ـ با قطع نظر از اينكه معاملات اعيان نجسه حرمت تكليفي دارند يا ندارند ـ در اين معاملات روي اعيان نجسه، اخذ ثمن در مقابل نجس، به حرمت تكليفيه حرام است، سپس ادله اي را اقامه فرمودند كه ما در بحث ديروز دو دليل را ذكر كرديم، و ملاحظه كرديد كه دلالت اين دو دليل بر اين دو مدعي تام نبود.

دليل سوّم

دليل سوم: روايتي كه در جلد 12 وسائل الشيعه، كتاب التجاره، صفحه 164، ابواب ما يكتسب به، باب 55، حديث اول نقل شده، در اين روايت محمد بن مسلم از امام صادق(ع) نقل مي كند كه: «**قال ان رجلاً من ثقيف أهدي الي رسول الله ص راويتين من خمر**» . مردي از قبيله ثقيف دو راويه ـ همان ظرف هايي بوده كه خمر را در آن مي ريختند ونگه مي داشتند، راوي در لغت به معناي سقا هم مي آيد ـ دو ظرفي كه خمر در آن بود به پيامبر اهداء كرد، «**فامر بهما رسول الله فاهريقتا**» پيغمبر امر فرمود كه اين ها را دور بريزيد، و بعد فرمود «**وقال ان الذي حرّم شربها حرّم ثمنها**» آن كسي كه شرب اين خمر را حرام كرده ثمن آن را هم حرام كرده است . شاهد در اين ذيل روايت است كه «**ان الذي حرم شربها حرم ثمنها**». بگوييم حرم ثمنها ظهور در اين دارد كه اگر اين دو راويه خمر را پيامبر دور نمي ريخت بلكه مي فروخت، اطلاق هم دارد، يا به مسلمان يا غير مسلمان، اين ثمنش هم حرام است.

نقد استدلال

ما همان سه نكته اي كه در روايت اول داشتيم «**ان الله اذا حرم شي حرم ثمنه**» همان سه نكته را در اينجا داريم، خصوصا يک نكته اش اين است كه ثمن در اين روايات در قبال مثمن نيست، بلكه كنايه از اصل معامله روي اينها است . و علاوه گفتيم كه در السنه قرآن و روايات و السنه قدما، «**حرّم**» زياد در حكم وضعي استعمال شده است، «أحلّ» در حكم وضعي استعمال شده، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» يعني حكم وضعي، معنايش اين نيست كه خدا بيع را جايز كرده، مراد همان صحت است، و «حَرَّمَ الرِّبا» هم به معناي بطلان ربا است. در اين روايت هم، «**حرم**» ظهور در همان حكم وضعي دارد.

دليل چهارم

دليل چهارم، روايت ابي بصير از امام صادق(ع) است، ابي بصير مي گويد «**سالته عن ثمن الخمر**» مي گويد درباره ثمن خمر از امام صادق(ع) سوال كردم. «**قال أهدي إلي رسول الله راويه خمر بعد ما حرمت الخمر**» . بعد از اينكه از طرف شارع خمر حرام شد روايه و ظرف خمري به پيامبر اهدا شد، «**فأُمِر بها ان تباع**»، در ظاهر روايت دارد «**امر بها عن تباع**» امام(ره) در متن مكاسب فرموده اند اين «امر» را بايد به صيغه مجهول بخوانيم «**فأُمِر بها عن تباع**»، تحريم خمر تشريع شده بود، بعد از طرف مسيحي ها ظرف خمري را به عنوان هديه خدمت پيامبر آوردند، كسي آنجا عر ض كرده يا رسول الله حالا كه خمر حرام است اين را بفروشيد «**فلما أن مرّ بها الذي يبيعها ناداه رسول الله(ص) من خلفه**» . اگر **اَمَر بها** بخوانيم يعني پيامبر امر فرمود فروخته شود. اگر اُمِر بخوانيم، **اُمِر بها** يعني پيشنها د شد فروخته شود، احتمال سومي هم وجود دارد، بگوييم اين ظرف خمر را بعنوان هديه خدمت پيامبر آوردند، قبل از اينكه پيامبر دستوري بدهند اصحاب پيامبر در ذهنشان بوده كه خمركه حرام شده و قابل شرب نيست آن را بفروشيم، كه ما بگوييم يا **اَمَر بها** خود پيامبر، يا **اُمِر بها** يعني ديگران به پيامبر پيشنهاد كردند، يا احتمال سوم «**اُمِر بها عن تباع**» يعني اصحاب پيامبر بدون خبر دادن به پيامبر گفتند اين فروخته شود.

در دو صورت ظاهر اين است كه پيامبر فرمودند يک نفر اين را بفروشد، بعد كه قرار شد اين راويه خمر فروخته شود «فلما أن مر بها الذي يبيعها» پيامبر در حال عبور ديدند يكي از اصحابشان دارند اين راويه خمر را مي فروشند «**ناداه رسول الله(ص) من خلفه**» پيامبر از پشت صدايش زدند «**يا صاحب الراوية ان الذي حرّم شربها فقد حرّم ثمنها**» آن كسي كه شرب اين را حرام كرده ثمن اين را هم حرام كرده. «**فامر بها فصبّت في الصعيد**» اين را دور بريز ـ صعيد همان وجه الارض است ـ همه را روي زمين ريخت، باز پيامبر فرمود «**ثمن الخمر و مهر البغي و ثمن الكلب الذي لا يصطاد من السحت**»، پولي كه در مقابل خمر گرفته مي شود، و مهر البغي يعني زني كه زنا كار است و در مقابل زنا اجري دريافت مي كند و «**ثمن الكلب الذي لا يصطاد**» اينها همه از سحت است و سحت هم يعني حرام .

نظر استاد در مورد دليل چهارم

به نظر مي رسد روايت چهارم دليل خوبي براي فرمايش امام(ره) است، اگرچه دلالت سه روايت قبل را بر مدعاي امام نپذيرفتيم ـ كه مدعايش اين است كه؛ قطع نظر از اينكه معامله روي شيء نجس حرمت تكليفيه دارد يا ندارد (كه گفتيم ندارد). خود اخذ پولي كه در مقابل شيء نجس است حرام است، با قطع نظر از اينكه مي خواهد در پول تصرف بكند يا نه، حكم تكليفي اين است كه اخذ اين ثمن حرام است ـ در اين روايت اين مهر البغي قرينه خوبي است. پولي كه زن زناكار در مقابل اين كار مي گيرد، اخذ اين پول هم حرام است. از اين كه در اين روايت پيامبر(ص) كنار ثمن الخمر، مهر البغي را ذكر كرده اند، استفاده مي شود كه خود اخذ ثمن حرام است.

عام بودن مدعا و خاص بودن روايت

ولي نكته اي كه وجود دارد اين است كه مدعاي امام عام است، مي خواهند بفرمايند در تمام معاملات روي اعيان نجسه، خمر، بول، عذره، دم، مني و هر چه كه نجس است، اخذ ثمن به عنوان ثمن النجس، مطلقا حرام است. اما اين روايت فقط سه مورد ثمن الخمر، مهر البغي و ثمن الكلب را بيان مي كند، ما نمي توانيم بگوييم جايي كه خون فروخته شده پولي كه در مقابل خون است حرام است. ـ باز مي گوييم هنوز به بحث حكم وضعي نرسيده ايم. والّا در آنجا مي گوييم اگر منفعه محلله عقلائيه دارد صحيح است اگر ندارد باطل است ـ. دليل چهارم فرمايش امام را در همين سه مورد اثبات مي كند ثمن الخمر، ثمن الكلب و

مهر البغي. پس مقداري از مدعاي امام را توانستيم بپذيريم.

دليل پنجم

دليل پنجم: امام فرموده اند «**فيمكن استفاده العموم من الموارد الخاصة**» فرموده اند ما بعد از مراجعه به خمر، نبيذ، ميتة، كلب، عذره، مهر البغي، اجور الفواحش، اينها را كه بررسي كرديم، در تمام موارد خاصه دليل خاص داريم كه اخذ ثمن آن هم حرام است، حال از اين موارد خاصه الغاء خصوصيت كنيم بگوييم خمر و ميته خصوصيت ندارند، از الغاء خصوصيت دو مطلب استفاده مي شود: مطلب اول اينكه اخذ ثمن نجس به عنوان انه نجس حرام است.

دوم: اخذ ثمن الحرام بعنوان انه حرام، حرام است. يعني اگر چيزي حرام است مثلاً ماهي اگر در دريا مرد خوردنش حرام است ولي نجس نيست، اگر اين حرام را فروختيم ثمني كه از اين معامله گرفتيم، اخذ ثمن حرام به عنوان انه حرام، حرام است، آيا ما از اين موارد خاصه كه بعدا مي آيد مي توانيم الغاء خصوصيت كنيم يا اينكه نه معلوم نيست بتوانيم الغاء خصوصيت كنيم؟

نتيجهٔ بررسي ادلّه

تا اينجا طبق آن دليل چهارم كه خود پيغمبر فرمود ثمن الخمر والكلب و مهر البغي، اينها خودش و اخذ ثمنش حرام است، تا اين مقدار مي توانيم بپذيريم، اما كليت آن مربوط مي شود به اينكه ما آيا از ادله خاصه و از موارد خاصه مي توانيم الغاء خصوصيت كنيم يا اينكه اين الغاء خصوصيت مشكل است.

تذكر يک نكته

نكته اي وجود دارد كه بايد در توضيح مطلب ديروز عرض كنم، گاهي مشهور به نكته اي در روايات توجه نكرده اند يا بر يک معنايي حمل كرد ه اند، حالا اگر ثمن الخمر را دست مشهور بدهيم، مشهور ثمن الخمر را حمل بر معامله خمر كند، ممكن است اين كار را كرده باشد اما فهم مشهور فقها براي فقيه ديگر حجيت ندارد . فقيه ديگر مي گويد روي موازيني كه داريم ظهور ثمن در خود ثمن است، مخصوصاً در اين روايت كه كنار مهر البغي قرار داده شده.

بحث سوم: آيا نهي در معاملات دال بر فساد است؟

بحث سوم اين است اگر گفتيم معامله اي به حرمت تكليفي حرام است آيا مي توانيم بگوييم اين معامله باطل هم است، در اصول مي گوييم نهي بر معاملات دلالت بر فساد مي كند يا نمي كند؟ اگر گفتيم ثمن نجس حرام است، اين دلالت بر فساد معامله دارد يا ندارد؟ يعني ما با قطع نظر از موارد خاصه دو عنوان و راه براي بطلان معاملات داريم، يكي بگوييم نهي در معاملات مانند نهي در عبادات، دلالت بر فساد مي كند. كه غالب بلكه تمام اصوليين معاصر منكر اين معنا هستند . دوم از راه همين حرمت ثمن نجس وارد شويم.

و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.